

مسائل کارگری

از مجموعه آثار کارل مارکس و فردریش انگلس

فهرست مطالب

نویسنده	شماره صفحه	عنوان
مارکس	۲	مسئله کارگران
مارکس	۵	تنگدستی کارگران در انگلیس
مارکس	۸	وضع رقت بار کارگران نساجی
انگلس	۱۰	جنبش کارگری در آمریکا

توضیح درباره تجدید انتشار:

ترجمه اولیه کتاب حاضر را بیژن انجام داده. این کتاب در پائیز سال ۱۳۵۸ توسط انتشارات سوسیالیزم منتشر شد. برای تجدید انتشار، کتاب با متن انگلیسی مجموعه آثار مارکس و انگلس مقایسه شد و تصحیحاتی در آن انجام گرفت.

مسئله کارگران [۱]

«فرصت‌های عالی و استفاده‌هایی که از آنها شده است!» این عنوان یکی از درفشانی‌های بینهایت کم‌دی - تراژیک نشریه مهم و متین اکونومیست است.^۱ بدیهی است که این «فرصت‌های عالی» به وسیله تجارت آزاد ارائه شدند و «استفاده» و یا به عبارت بهتر «سوء استفاده»‌ای که از آنها شده است، مربوط به طبقه کارگر می باشد.

[اکونومیست می نویسد:] «برای اولین بار طبقات زحمتکش سرنوشت خود را در دست داشتند! جمعیت پادشاهی متحد بریتانیای کبیر واقعاً رو به تقلیل گذاشت. مهاجرت بیشتر از رشد طبیعی جمعیت شده. کارگران از فرصتهایی که نصیبشان شد چگونه استفاده کردند؟ آنها چه کردند؟ عیناً همان کاری که قبلاً، هر بار که آفتاب بطور موقتی باز می گشت، می کردند. ازدواج نمودند و با نهایت سرعت بر تعدادشان افزوده شد. [...] با این میزان افزایش جمعیت، مدت زیادی طول نخواهد کشید تا تأثیر مهاجرت دوباره خنثی شده و فرصت عالی از دست برود.»

فرصت عالی برای آنکه ازدواج نکنند و بر تعدادشان افزوده نشود مگر در چارچوب صحیحی که مالتوس و مریدانش اجازه داده‌اند! عجب اخلاقیات عالی‌ای! البته همانطور که خود اکونومیست تشخیص داده است، تعداد جمعیت تاکنون کاهش یافته و هنوز جبران مهاجرت را نکرده است. بنابراین نمی توان ازدیاد جمعیت را مسئول ایام مصیبت بار دانست.

[اکونومیست ادامه می دهد:] «علاوه بر این، طبقات زحمتکش می بایستی از این فرصت نادر استفاده می کردند تا پس انداز کنند و سرمایه دار بشوند. [...] به نظر می رسد که آنها در هیچ موردی [...] به سطح سرمایه داران ارتقاء نیافته و حتی در این راه قدم نگذاشته‌اند. [...] آنها فرصت شان را دور انداخته‌اند!»

فرصت برای آنکه سرمایه دار بشوند! در ضمن اکونومیست در مورد کارگران می گوید بعد از آنکه سرانجام دستمزدشان ده درصد افزایش یافت قادر بودند بجای ۱۵ شلینگ، ۱۶ شلینگ و ۶ پنس در هفته بدست بیاورند. البته حد متوسط مزد کمتر از ۱۵ شلینگ در هفته است، اما فعلاً این موضوع مطرح نیست و باید دید که چگونه می توان با ۱۵ شلینگ در هفته سرمایه دار شد! این قضیه ارزش آن را دارد که مورد مطالعه قرار گیرد. کارگران تجسم غلطی داشتند که می خواستند درآمدها را بیشتر کنند تا وضعشان بهتر شود. اکونومیست می گوید:

«آنها بخاطر مبلغی بیش از آنکه به دردها می خورد، اعتصاب کرده‌اند.» آنها با ۱۵ شلینگ در هفته بهترین فرصت برای سرمایه دار شدن را پیدا کرده بودند، اما با ۱۶ شلینگ و ۶ پنس دیگر این فرصت را ندارند. کارگران باید از یک سو کوشش کنند که نیروی کار کمیاب شود و سرمایه به حد وفور وجود داشته باشد تا بتوان سرمایه داران را مجبور به افزایش مزد ساخت. ولی وقتی چنین بشود که سرمایه به حد وفور موجود باشد و کارگر کمیاب شده باشد، تازه آنوقت آنها به هیچ وجه وقت حق ندارند که از این قدرت خود استفاده کنند و باید از ازدواج و افزایش تعداد خودشان جلوگیری کنند.

[اکونومیست در مورد کارگران می نویسد:] «آنها ولخرجانه زندگی کرده‌اند.» در بحبوحه قانون غلات همین اکونومیست به ما می گفت که کارگران فقط نیمه تغذیه‌ای داشتند، نیمه عریان بودند و کمابیش گرسنگی می کشیدند. اگر آنها به زحمت می توانستند زنده بمانند پس چگونه می توانستند ولخرجی کنند؟ اکونومیست مرتباً لیست واردات را به رخ ما می کشد تا رشد سطح

۱- اکونومیست، شماره ۵۳۲، ۵ نوامبر ۱۸۵۳ - ویراستار.

زندگی مردم و رونق کسب و کار را ثابت کند. بنابراین آنچه به عنوان برکت وصف ناپذیر تجارت آزاد اعلام می شد، اکنون به عنوان دلیلی برای ولخرجی های جنون آمیز طبقه کارگر مورد تقبیح قرار می گیرد. ولی هنوز برای ما نامفهوم است که چگونه واردات می تواند با وجود تقلیل جمعیت و کم شدن میزان مصرف، همچنان افزایش یابد و چگونه صادرات می تواند با وجود تقلیل واردات همچنان افزایش یابد و چگونه صنعت و تجارت می توانند با وجود تقلیل واردات و صادرات گسترش یابند؟

[اکنون میست در مورد کارگران باز هم ادامه می دهد:] «ثالثاً میبایستی از این موقعیت درخشان استفاده می کردند، به این ترتیب که برای خود و فرزندانشان وسایل بهترین تعلیمات ممکنه را فراهم می ساختند تا خود را بهتر با وضع بهبود یافته شرایط شان منطبق سازند، و یاد می گرفتند که بهترین استفاده را از آن بکنند. بدبختانه باید بگوییم [...] که به ندرت مدارس تا این حد خلوت بوده و شهریه آنها با این وضع بد پرداخت شده است.»

آیا این واقعیت اینقدر شگفت آور است؟ رونق تجارت همپای بزرگتر شدن کارخانه ها و استعمال بیشتر ماشین ها صورت می گرفت و به این ترتیب تعداد بیشتری از کارگران بالغ جایشان به وسیله زنان و کودکان اشغال می شد و مدت کار روزانه طولانی تر می گردید. هر قدر مادران و بچه های بیشتری به کارخانه ها کشیده می شدند، به همان اندازه مدارس خلوت تر می شدند. و بالاخره اینکه فرصت چه نوع آموزشی را برای والدین و فرزندانشان فراهم آورده بودید؟ اکنون میست می گوید فرصت یاد گرفتن اینکه چگونه می توان سرعت افزایش جمعیت را در سطحی که مالتوس مقرر داشته، ثابت نگه داشت. آقای کوبدن می گوید تحصیلات باعث می شود که کارگران پی ببرند که مساکن کثیف، با تهویه بد و شلوغ، بهترین وسیله برای بدست آوردن سلامتی و نیرو نمی باشد! این درست مثل آن است که اگر خواسته باشیم انسانی را از مرگ در اثر گرسنگی نجات بدهیم به او بگوییم که قوانین طبیعی چنین مقرر می دارند که جسم انسان باید بطور منظم تغذیه نماید.

دیلی نیوز می گوید با تحصیلات می شد به طبقات زحمتکش مان فهماند که چگونه می توان از استخوانهای خشکیده مواد غذایی بدست آورد - چگونه می توان از نشاسته نان شیرینی ساخت و چگونه می توان از گرد و غبار مضر سوپ تهیه کرد!

بنابراین، مختصر کلام، فرصتهای درخشانی که طبقه کارگر از دست داده است عبارتند از فرصت درخشان ازدواج نکردن، فرصت زندگی با ولخرجی کمتر، تقاضای دستمزدهای بیشتری را نداشتن، با ۱۵ شلینگ در هفته سرمایه دار شدن، و یاد گرفتن اینکه چگونه می توان با غذای ناهنجار جسم انسانی را سرپا نگاهداشت، و روح را به وسیله دکترین های فاسد کننده مالتوس به خفت کشاند.

جمعه گذشته ارنست جونز به شهر پرستون رفت تا برای کارگرانی که از کارخانه ها بیرون انداخته شده بودند، درباره مسائل کارگری سخنرانی نماید. در موعد مقرر لااقل ۱۵ هزار نفر در محل سخنرانی جمع شدند (روزنامه پرستون پایلوت تعداد حضار را ۱۲ هزار نفر تخمین زده است)، و آقای جونز مورد استقبال گرم و پرشوری قرار گرفت.^۲ من نکاتی از سخنرانی او را نقل می کنم:

۲- مارکس هنگام توصیف سخنرانی جونز و دیگر سخنرانان در گردهم آیی پرستون در ۴ نوامبر ۱۸۵۳، با دقت مقاله «تظاهرات وسیع در پرستون» که در «روزنامه مردم» شماره ۸۰ منتشر شده بود را دنبال کرد. نقل قول از سخنرانی جونز مطابق با آن مقاله ارائه شده است - ویراستار.

«این مبارزات برای چه بوده‌اند؟ چرا اکنون جریان دارند؟ چرا باز هم اتفاق خواهند افتاد؟ بخاطر آنکه بنیاد حیات شما بدست سرمایه‌ای ممهور شده است که جام طلایی آن را تا ته خالی کرده و فقط تفاله‌های کف آن را به شما می‌دهد. چرا وقتی در کارخانه را به رویتان می‌بندند، در زندگی به رویتان بسته می‌شود؟ برای آنکه کارخانه دیگری نیست که در آن کار کنید – امکان دیگری برای امرار معاشتان وجود ندارد. [...] چه چیز به سرمایه دار چنین قدرت عظیمی می‌بخشد؟ اینکه او صاحب تمام وسایل کار است ... از این رو، وسایل کار محوری است که آینده مردم به دور آن می‌چرخد ... فقط یک جنبش توده‌ای کارگران همه رشته‌ها، فقط یک جنبش ملی کل طبقات زحمتکش می‌تواند به نتیجه موفقیت آمیزی بینجامد ... اگر مبارزه تان را پراکنده و محلی کنید، آن را خواهید باخت – آن را در سطح ملی انجام دهید و پیروزی شما مسلم خواهد بود.»

آقای جورج کوول [یکی از رهبران کارگران اعتصاب کننده] پیشنهاد و آقای جان ماتیوس [یکی از کارگران چارتیست] تأیید کردند که از آقای ارنست جونز بخاطر مسافرتش به پرستون و خدماتی که در حق طبقه کارگر انجام داده است سپاسگزاری شود.

کارخانه داران کوشش بسیاری کرده بودند تا مانع ورود جونز به شهر شوند؛ نگذاشتند که سالنی برای برگزاری میتینگ اجاره داده شود، بنابراین پلاکاردهایی در منجستر تهیه شدند که مردم را آگاه می‌ساختند که گردهم آیی در فضای آزاد برگزار می‌شود. گروههایی که در فکر منافع خودشان بودند شایعه‌ای مبنی بر اینکه آقای جونز می‌خواهد با اعتصاب مخالفت کند را بطور وسیع پراکنده ساختند، سعی کردند نفاق افکنی کنند، و نامه‌هایی نوشته بودند مبنی بر اینکه چنانچه جونز به پرستون بیاید جانش در خطر خواهد بود.

نوشته شده در ۱۲-۱۱ نوامبر ۱۸۵۳

نخستین انتشار در نیویورک دیلی تریبون، شماره ۳۹۳۶، ۲۸ نوامبر ۱۸۵۳

تجدید انتشار در نیویورک دیلی تریبون نیمه هفتگی، شماره ۸۸۸، ۲۹ نوامبر ۱۸۵۳

امضاء: کارل مارکس

انتشار بر طبق متن نیویورک دیلی تریبون

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۲

توضیحات

۱- به توضیح شماره ۳۲۱ از جلد ۱۲ مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی مراجعه نمایید.

این حقیقت که مارکس از مطالب منتشر شده در «روزنامه مردم» مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۵۳ در مقاله‌اش که برای ۱۱ نوامبر ۱۸۵۳ تاریخ گذاری شده استفاده کرده نشان می‌دهد که یا این شماره روزنامه زودتر از تاریخی که در آن درج شده منتشر شده است، یا آنطور که محتمل تر است، مارکس از پیش به این و سایر مطالب دسترسی داشته.

تنگدستی کارگران در انگلیس

از دو ماه پیش، مشاجره‌ای در جراید محلی به راه افتاده است که پرونده آن برای تاریخ نویسان آینده جامعه انگلیس به مراتب جالب توجه تر از تمام کاتالوگ‌های مصور و غیر مصور نمایشگاه بزرگ لندن [۱] خواهد بود.

بخاطر داریم که کمی قبل از پایان دوره پارلمان با عجله تمام به اصرار کارخانه داران بزرگ، لایحه‌ای در دو مجلس [عوام و اعیان انگلیس] به تصویب رسید که به موجب آن مالیات مستمندان در حوزه‌های محلی لانکاشر و یورک شر افزایش یافت.^۳ این تدبیر که به خودی خود تأثیر بسیار ناچیزی دارد، عمدتاً مشمول اقشار متوسط پایین ناحیه‌های صنعتی می‌شود، در حالیکه به ندرت شامل حال ملاکین و اربابان صنایع پنبه^۴ می‌گردد. در اثنای بحث درباره آن لایحه، پالمرستون بر ضد اربابان صنایع پنبه، که کارگرانشان در خیابانها گرسنگی می‌کشیدند، در حالیکه خودشان در اثر خرید و فروشهای احتکارآمیز پنبه، ثروت می‌انباشتند - زبان خشنی بکار برد.^۵ او «بی عملی استادانه» آنها در ایام بحران را نیز به همین منوال بر پایه‌ای محترانه توضیح داد. حتی در افتتاحیه جلسه، لرد دربی اظهار داشته بود که وضع نامساعد پنبه برای کارخانه داران مثل دستی است که از غیب برآمده^۶ و حلال مشکلات آنها شده است، زیرا چنانچه جنگ داخلی آمریکا بطور ناگهانی واردات مواد خام را دچار وقفه نمی‌کرد، اشباع وسیع بازارها منجر به بحرانی وحشتناک می‌شد.^۷ کوبدن، بعنوان سخنگوی کارخانه داران، با یک انتقاد تند سه روزه از سیاست خارجی پالمرستون پاسخ داد.^۸

بعد از تعطیل پارلمان، مبارزه در مطبوعات ادامه یافت. فراخوان‌هایی خطاب به مردم انگلیس جهت کمک به جمعیت محنت زده کارگر صادر شدند، و رشد دائمی ابعاد فقر در نواحی صنعتی، هر روز موجبات تازه‌ای برای ادامه مبارزه فراهم می‌آوردند. مورنینگ استار و سایر ارگانهای کارخانه داران خاطرنشان می‌ساختند که کنت دربی و یک دسته از آریستوکراتها، بهره مالکانه سالیانه‌ای معادل ۳۰۰ هزار لیره استرلینگ و بیشتر از بابت مالکیت‌های ارضی در نواحی صنعتی به دست می‌آورند که آنرا صرفاً مدیون صنعت هستند که خودشان به هیچ وجه

۳- اشاره است به «قانون توانمندسازی هیئت مدیره‌های متولیان اتحادیه‌های خاص برای به دست آوردن کمک موقت جهت پاسخ دادن به نیازهای فوق العاده برای رفع نگرانی در آنجا» - ویراستار.

۴- اینجا و بعد از این مارکس از عبارات انگلیسی landlords (ملاکین)، cotton lords (اربابان صنایع پنبه) و masterly inaction (بی عملی استادانه) استفاده می‌کند و ترجمه آلمانی را در گروه می‌آورد. - ویراستار.

۵- نطق پالمرستون در مجلس عوام مورخ ۳۰ ژوئیه ۱۸۶۲ (تایمز، شماره ۲۴۳۱۲، ۳۱ ژوئیه ۱۸۶۲) - ویراستار.

۶- در متن اصلی از عبارت deus ex machine استفاده شده است که معنی لغوی آن «خدایی از ماشین» می‌باشد. (این عبارت در تئاتر یونان و روم باستان، در مورد مداخله یک خدا، که بطور ناگهانی با استفاده از ماشین آلات صحنه به نمایش آورده می‌شد تا مناقشه‌ای به ظاهر حل ناشدنی را حل کند، بکار می‌رفت) - ویراستار.

۷- نطق ای. گ. دربی (E. G. Derby) در مجلس اعیان مورخ ۶ فوریه ۱۹۶۲ (تایمز، شماره ۲۴۱۶۳، ۷ فوریه ۱۸۶۲) - ویراستار.

۸- کوبدن در ۱ اوت ۱۸۶۲، یعنی در سومین روز از نطق طولانی اش در مجلس عوام درباره سیاست خارجی صحبت کرد (تایمز، شماره ۲۴۳۱۴، ۲ اوت ۱۸۶۲) - ویراستار.

سرمایه گذاری در آن نداشته‌اند، و این صنعت بوده که قیمت‌های کنونی را به زمینهای بی ارزش گذشته داده. مورنینگ استار تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید دربی و سایر ملاکین بزرگ موظفند که مبالغ مشخصی برای امور عام‌المنفعه بپردازند. از جمله، مبلغی که برای دربی تعیین کرده است، ۳۰ هزار لیره استرلینگ می‌باشد. در عمل، لرد دربی مدت کوتاهی بعد از تعطیل پارلمان فراخوان تشکیل جلسه‌ای در منچستر به منظور جمع‌آوری کمک برای امور عام‌المنفعه را داد. او کمک خود را ۱۰۰۰ لیره استرلینگ تعیین کرد و سایر ملاکین بزرگ نیز پرداخت مبالغی متناسبی را متعهد شدند. اگر چه نتیجه چندان درخشانی حاصل نشد، اما آریستوکراتهای زمیندار لاقلاً کاری انجام داده بودند. آنها باد در گلوهایشان انداختند که «من روح را نجات داده‌ام».^۹

در این میان سردمداران صنایع پنبه روی روش «خونسردانه»^{۱۰} خود پافشاری می‌کنند. سر و کله شان در هیچ کجا پیدا نمی‌شود، نه در کمیته‌های محلی که به منظور کاهش دادن تنگدستی تشکیل یافته‌اند و نه در کمیته لندن. یکی از جراید لندن می‌نویسد: «آنها نه در اینجا هستند و نه در آنجا، بلکه در بازار لیورپول هستند».^{۱۱} نشریات توری و تایمز هر روزه علیه خودکامگان صنایع پنبه نعره می‌کشند و می‌نویسند اینها که «از گوشت و خون کارگران» میلیونها لیره را مکیده‌اند، حالا از آن امتناع می‌ورزند که حتی چند پنی برای حفظ «منبع ثروتشان» بپردازند.^{۱۲} تایمز خبرنگاران خود را به مناطق صنعتی فرستاده است؛ توصیف بسیار مشروح آنها به هیچ وجه موجب محبوبیت «اربابان صنایع پنبه» نمی‌شود.^{۱۳} در مقابل، ارگانهای کارخانه داران – مورنینگ استار، اکونومیست^{۱۴}، منچستر گاردین، و غیره – تایمز را متهم به آن می‌کنند که آتش مبارزه طبقاتی را دامن می‌زند تا بر گناه دولت، سوء مدیریتش در هند، و غیره، پوشش گذارد. در واقع، حتی «گرایش‌های کمونیستی» به تایمز نسبت می‌دهند. تایمز که بخاطر این فرصت برای کسب مجدد محبوبیت خود آشکارا از این بابت بسیار خشنود است، با لحن تمسخرآمیز گزنده‌ای پاسخ می‌دهد: در حالیکه «اربابان صنایع پنبه» از یک طرف، با بهره بردن محترانه از کمبود کنونی پنبه، بسیار اقتصادی عمل می‌کنند، از طرف دیگر، کمونیست‌های سرسخت می‌باشند، و در واقع «کمونیست‌هایی از نفرت انگیزترین نوع آن». این آقایان ثروتمند خواستار آن بودند که انگلیس سر کیسه را باز کند تا ارزشمندترین قسمت سرمایه آنها را از گزند مصون دارد، اما بدون آنکه خودشان متحمل هیچ گونه خرجی شده باشند. زیرا سرمایه آنها فقط عبارت از کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و موجودی بانکی شان نیست، بلکه، بمراتب بیشتر، عبارت از ارتشهای با نظم و انضباط کارگران لانکاشر و یورک شر است. و در حالیکه آقایان کارخانه‌هایشان را تعطیل می‌کنند تا مواد خام را با ۵۰ درصد سود بفروشند، خواستار آن بودند که مردم انگلیس، ارتش بیکار شده آنها را سر پا نگاه دارند!

۹- *salvavi animam meam* (مراجعه نمایید به کتاب سفر حزقیال ۳: ۱۹، ۳۳: ۹). – ویراستار.

۱۰- در متن انگلیسی از کلمه *stoic* استفاده شده که به معنای پیرو فلسفه رواقی است. – مترجم.

۱۱- مارکس این جمله را به زبان انگلیسی می‌آورد و ترجمه آلمانی آن را در *کروش* قرار می‌دهد – ویراستار.

۱۲- «باید سعی در تسکین دادن داشت...»، تایمز، شماره ۲۴۳۳۳، ۵ اوت ۱۸۶۲. – ویراستار.

۱۳- گزارشها از بلاک برن، ویگان، استاک پورت و اشتون آندر لاین هستند که در روزنامه تایمز مورخ ۳۰ اوت و ۲، ۵، ۱۲ و ۱۶ سپتامبر ۱۸۶۲ منتشر شدند. – ویراستار.

۱۴- مراجعه نمایید به مقاله «تنگدستی و تسکین در لانکاشر»، اکونومیست، شماره ۹۹۴، ۱۳ سپتامبر ۱۸۶۲. – ویراستار.

در ایامی که این منازعه عجیب میان آریستوکراسی ملاک و آریستوکراسی صنعتی، بر سر اینکه کدام یک از آنها بیشتر کارگران را می چلانند، و کدام یک از آنها کمتر از دیگری موظف به انجام کاری برای برطرف کردن تنگدستی کارگران است، جریان داشت، برای خود رنجبران موضوعاتی اتفاق می افتد که تحسین کنندگان اروپایی «نمایشگاه بزرگ»^{۱۰} لندن هیچ اطلاعی از آن ندارند. واقعه‌ای که من در سطور زیر شرح می دهم رسماً تأیید شده است.

در یک کلبه^{۱۱} کوچک در گاکس هولم، در نزدیکی تودموردن (در وست ریڈینگ یورک شر) پدری به اتفاق دو دختر خود زندگی می کرد؛ پدر سالخورده و ناتوان بود و دخترانش که در کارخانه نخ هالی ولس به عنوان کارگر کار می کردند، نان آور بودند. آنها در یک اتاق محقر در طبقه همکف، که از یک نهر کثیف بیش از چند متر فاصله نداشت، زندگی می کردند، و پنجره اتاق آنها زیر پله‌های ساکنین طبقه بالاتر قرار داشت و به این ترتیب مسکن دلگیر آنها از نور محروم بود. اینها در بهترین حالت، در آمدشان فقط به آن اندازه بود که بتوانند «جسم و روحشان را توأم نگاه دارند»، ولی در ۱۵ هفته آخر تنها وسیله زندگی شان را نیز از دست داده بودند. کارخانه تعطیل شده بود؛ این خانواده دیگر امکان خرید غذا نداشت. فقر قدم به قدم آنها را به سوی پرتگاه سوق می داد. هر ساعت آنها را به گور نزدیک تر می ساخت. اندوخته ناچیز آنها به زودی ته کشید. سپس نوبت به فروش اسباب ناچیز منزل شان، پوشاک، پارچه‌های کتانی و هر چیز دیگری که قابل فروش و یا گرو گذاشتن بود رسید – تا تبدیل به نان شوند. در واقع، آنها در طی ۱۴ هفته‌ای که پیشیزی درآمد نداشتند، هرگز از کلیسای محل تقاضای کمک نکردند. بیماری مرد سالخورده که از یک ماه پیش شدت یافته و او را زمین گیر ساخته بود، به مشکلات شان اضافه کرد. تراژدی اوگولینو و پسرانش^{۱۲} حالا، بدون آدمخواری آنها، در کلبه تودموردن تکرار می شود. حدود یک هفته پیش (۱۲ سپتامبر) سرانجام دختری که بنیه قوی تری داشت نیرویش را جمع کرد، از روی بیچارگی پیش رئیس نواخانه رفت و داستان تأسف انگیز خودشان را برای او بازگو نمود. شاید باورش سخت باشد، ولی این آقا در پاسخ می گوید که تا چهارشنبه آینده نمی تواند کاری برای خانواده مزبور انجام بدهد. این سه رنجبر بیچاره مجبور بودند ۵ روز دیگر منتظر بمانند تا بالاخره ناظر توانا لطف کند و قدری به آنها کمک نماید. افراد صبر کردند – هیچ کار دیگری نمی توانستند بکنند. وقتی چهارشنبه موعود، که در آن قرار بود مقامات رسمی خیریه لقمه نانی به این خانواده گرسنه برسانند، بالاخره فرا رسید، گزارش مرگ ناشی از گرسنگی یکی از خواهران روستا را تکان داد. اخبار وحشتناک کاملاً حقیقت داشت. جسد نحیف دختر روی یک تخت چوبی تأسف آور، در میان مظاهر وحشتناک فقر، آرمیده بود، در حالیکه پدر فرسوده و بیچاره‌اش روی تختش گریه می کرد و دختر دیگر که هنوز زنده بود فقط توانایی آن را داشت که داستان مصائب شان را بازگو کند. از روی تجارب گذشته می دانیم که کار این ماجرای نفرت انگیز، که به هیچ وجه یک مورد استثنائی نیست، به کجا می انجامد. استعلامی صورت می گیرد. مأمور پزشکی قانونی^{۱۸} بطور مفصل به اهداف خیرخواهانه قانون مستمندان انگلیس می پردازد؛ او بار دیگر به شایستگی دستگاه برای

۱۰ - Great Exhibition – مارکس از نام انگلیسی استفاده می کند – ویراستار.

۱۱ - cottage – مارکس از کلمه انگلیسی استفاده می کند – ویراستار.

۱۲ - دانت، La Divina Commedia (کمدی الهی)، جهنم، بند ۳۳. – ویراستار.

۱۸ - coroner – مارکس از کلمه انگلیسی استفاده می کند و ترجمه آلمانی را در کروش می آورد – ویراستار.

اداره کردن بمثابة مدرکی بدیهی^{۱۹} که نشان می دهد قانون نمی تواند مسئول این حادثه اسفناک باشد استناد خواهد کرد. گناهان رئیس نواخانه پاک خواهند شد، و اگر هم دادگاه صمیمانه از او تعریف و تمجید نکند، در هر صورت با آسایش این را خواهد آموخت که کوچکترین تقصیری متوجه او نیست. در پایان، هیئت منصفه این کمیدی رسمی را با این حکم به اوج می رساند: «مرگ بر حسب مشیت الهی.»^{۲۰}

کارل مارکس

نوشته شده در ۲۰ سپتامبر ۱۸۶۲

نخستین انتشار در روزنامه دی پرس (Die Presse) شماره ۲۶۶ مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۶۲

انتشار بر طبق متن روزنامه

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۹

توضیحات

۱- اشاره است به نمایشگاه بزرگ دوم، که در لندن از مه تا نوامبر ۱۸۶۲ برگزار شد.

وضع رقت بار کارگران نساجی^{۲۱}

... با فرارسیدن زمستان، وضع مناطق صنعتی هر روز وخیم تر می شود. مورنینگ استار امروز هشدار داده است که چنانچه روشهای کنونی «مؤسسات خیریه رسمی» ادامه یابند، صحنه‌های وحشتناک زمستان آینده از ۴۳-۱۸۴۲ [۱] بسیار فراتر خواهند رفت. دلیل بلاواسطه این هشدار بی ثمر، اعلامیه یکی از کارگران سابق بافندگی ماشینی (پنبه) منچستر که اکنون بیکار شده است می باشد که در تمام روزنامه‌های انگلیس به چاپ رسیده است. برای درک محتویات این اعلامیه، که من در زیر خلاصه‌ای از آن را خواهم آورد، باید دانست که «لابور تست» [آزمایش کار]^{۲۲} چیست. قانون مستمندان ۱۸۳۴ انگلیس^{۲۳}، که هدفش برچیدن تکدی گری از طریق تنبیه کردن مرتکبان به آن بمثابة جرمی ننگین بود، از استمداد طلب می خواهد که قبل از پذیرفته شدن تقاضایش برای مساعدت، «اشتیاق به کار کردن» خود را ثابت کند، به این

۱۹- در متن از عبارت *prima facie* استفاده شده است، به معنی بدیهی یا چیزی که در همان نظر اول مشخص است - مترجم.

۲۰- مارکس از عبارت انگلیسی «Died by the visitation of god» استفاده می کند و ترجمه آلمانی را در کروش می آورد. - ویراستار.

۲۱- این متن گزیده‌ای از مقاله «جلسات گاریبالدی - وضع رقت بار کارگران نساجی» است. - ویراستار.

۲۲- مارکس از عبارت انگلیسی *labour test* استفاده می کند و ترجمه آلمانی را در کروش می آورد. - ویراستار.

۲۳- فرمان قانونی برای اصلاح و اجرای بهتر قوانین مربوط به مستمندان در انگلیس و ولز [۱۸۳۴]. - ویراستار.

ترتیب که سنگها را خرد کند و یا اینکه «الیاف طنابها را باز کند»^{۲۴}، عملیات بیهوده‌ای که جنایتکاران محکوم به اعمال شاقه در زندانهای انگلیس با آن تنبیه می شوند. پس از این «آزمایش کار»، تقاضای در ازای هر یک از اعضای خانواده‌اش یک شلینگ در هفته دریافت می کند، یعنی نیم شلینگ به صورت پول نقد و نیم شلینگ به صورت نان.

و حالا می پردازیم به «اعلامیه» بافنده انگلیسی. خانواده او شامل شش نفر است. او سابقاً مزد خوبی می گرفته. ولی از ۱۸ هفته قبل، کارش به نیمه وقت و ربع وقت تنزل یافته. در طول این مدت درآمد هفتگی خانواده او به زحمت به ۸ شلینگ رسیده. هفته پیش کارخانه‌ای که او در آن کار می کرد به کلی تعطیل شد. کرایه خانه او ۲ شلینگ و ۳ پنس در هفته است. او تمام اشیائی که میخکوبی یا پرچ نشده بودند را گرو گذاشته بود؛ او چیز دیگری برای فروش نداشت، یک پنی هم در جیبش نداشت؛ گرسنگی به چشمان او و اعضای خانواده‌اش زل زده بود. بنابراین مجبور شد که از اولیاء امور مستمندان استمداد بطلبد. او صبح دوشنبه گذشته^{۲۵} به «متولیان»^{۲۶} مراجعه کرد.

بعد از «تحقیقات شدید»، به او نامه‌ای جهت ارائه به مأمور امور خیریه ناحیه‌اش داده می شود. در آنجا بعد از یک ساعت به حضور مبارک مأمور مربوطه پذیرفته می شود. سپس دوباره مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد - و به به دلیل آنکه در هفته قبل سه شلینگ درآمد داشته است با تقاضای دریافت کمک وی مخالفت می شود، اگر چه «بیمار» درباره به مصرف رساندن این «ثروت» مشروحاً حساب پس داده بود. او و خانواده‌اش مجبور بودند تا چهارشنبه بعد گرسنگی بکشند. او به اداره «متولیان» بازگشت. در آنجا مطلع می شود که برای آنکه بتواند کمک بگیرد ابتدا باید «آزمایش کار» را بگذراند. بنابراین روانه کارگاه (یک باستیل برای مستمندان) شد و آنجا مجبور بود که تا ساعت پنج و نیم بعد از ظهر، با شکم خالی، به اتفاق ۳۰۰ کارگر دیگر در یک اتاق باریک تقریباً ۳۰ یاردی [در طول] الیاف طناب را باز کند. در آنجا، فشرده به یکدیگر بر روی نیکمت‌ها، در گرمای شدید تابستانی، در هوای خفه کننده شده با غبار و دود، این «بیماران آزمایش کار»، این کارگران ماهر، این ستونهای ثروت ملی انگلیس، مجبور بودند پست ترین کارهایی را که می توان به یک بشر تحمیل کرد، انجام دهند. مثل این است که از یک ساعت ساز خواسته شود که نعلبندی کند، و یا از یک نوازنده ارگ خواسته شود که خودش در لوله‌های ارگش بدمد. در پایان این عملیات، درست ۵ شلینگ به او پرداخت می شود، نصف آن به صورت پول و نصف دیگر به صورت نان. بعد از پرداخت اجاره خانه، به زحمت ۲ پنس (حدود ۲ سیلبرگروشن پروس) برای مصرف روزانه ۶ نفر باقی می ماند. و در چهارشنبه آینده او مجبور است که باز هم از «امتحان زجرآور» بگذرد، زیرا هر هفته تکرار می شود. حالا این «بافنده» به صورت عمومی اعلام می دارد که تلف شدن خود و خانواده‌اش از گرسنگی را بر تکرار یک چنین تحقیری ترجیح می دهد.

کارل مارکس

۲۴- مارکس از عبارت انگلیسی picking oakum استفاده می کند و ترجمه آلمانی را در گروه می آورد. - ویراستار.

۲۵- ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۲ - ویراستار.

۲۶- guardians. مارکس در اینجا و بعد از این از کلمات انگلیسی استفاده می کند. او همچنین بعد از این هم از کلمات انگلیسی workhouse (کارگاه)، oakum (الیاف طناب) و labour test (آزمایش کار) استفاده می کند. - ویراستار.

نوشته شده در ۳۰ سپتامبر ۱۸۶۲
نخستین انتشار در روزنامه دی پرس (Die Presse) شماره ۲۷۳ مورخ ۴ اکتبر ۱۸۶۲
انتشار بر طبق متن روزنامه
مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۹

جنبش کارگری در آمریکا

مقدمه بر ویرایش آمریکایی «وضع طبقه کارگر در انگلیس» [۱]

ده ماه از زمانیکه من به خواهش مترجم^{۲۷} ضمیمه‌ای بر این کتاب نوشتم^{۲۸}، می‌گذرد؛ و در فاصله این ده ماه، انقلابی در جامعه آمریکا صورت گرفت که، در هر کشور دیگر، لااقل ده سال طول می‌کشید. در فوریه ۱۸۸۶^{۲۹}، افکار عمومی آمریکا در این باره تقریباً وحدت نظر داشت؛ که در آمریکا یک طبقه کارگر، به مفهوم اروپایی آن، اصولاً موجود نبود^{۳۰}؛ که نتیجتاً یک مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران، نظیر آنچه که جوامع اروپایی را تکه تکه کرد، در جمهوری آمریکا غیرممکن می‌باشد؛ و اینکه، بنابراین، سوسیالیسم چیزی وارداتی بود که هیچگاه نمی‌توانست در خاک آمریکا ریشه بدواند. با وجود این در همان ایام، مبارزه طبقاتی در حال نضج، سایه عظیم خود را بر اعتصابات کارگران معادن ذغال سنگ پنسیلوانیا [۳]، و بسیاری رشته‌های کاری دیگر گسترده بود، علی‌الخصوص در مورد تدارک برای جنبش بزرگ ۸ ساعت کار در سراسر کشور، که قرار بود در ماه مه پیش رو تحقق یابد، که تحقق هم یافت. [۴] «ضمیمه» من نشان می‌دهد که در آن زمان این علامت را به درستی تشخیص دادم و جنبش طبقه کارگر را در سطح ملی پیش بینی کردم؛ ولی در آن زمان هیچ کس نمی‌توانست پیش بینی کند که جنبش در یک چنین مدت کوتاهی، با یک چنین نیروی مقاومت ناپذیری، منفجر می‌شود، همچون حریقی در فلات چمن زار گسترش می‌یابد و جامعه آمریکا را تا ستونهای اصلی آن می‌لرزاند.^{۳۱}

این حقیقتی است غیرقابل انکار و مجادله ناپذیر. اینکه این موضوع چه وحشتی در میان طبقه حاکم به وجود آورده بود، به شکلی جالب، توسط روزنامه نگاران آمریکایی که در تابستان

۲۷- خانم فلورنس کلی - ویشنوتسکی Florence Kelley-Wischnewetzky. - ویراستار.

۲۸- مراجعه نمایید به صفحات ۴۰۵-۳۹۹ از جلد ۲۶ مجموعه آثار مارکس و انگلس. - ویراستار.

۲۹- در نسخه اصل به اشتباه نوشته شده است «۱۸۸۵». - ویراستار.

۳۰- نسخه انگلیسی کتابی که من در ۱۸۴۴ نوشتم، دقیقاً از این جهت موجه بود که اوضاع صنعتی امروزه آمریکا تقریباً بطور کامل منطبق با اوضاع صنعتی سالهای چهل انگلیس می‌باشد، یعنی چیزی که من تشریح کرده بودم. مقالات مربوط به «جنبش کارگری آمریکا» که ادوارد و النور مارکس - اولینگ در مجله ماهیانه تایم چاپ لندن در شماره‌های مارس، آوریل، مه و ژوئن نگاشته‌اند، شاهد صحت این موضوع اند. من با علاقه زیادی به این مقالات عالی استناد می‌ورزم، زیرا بطور همزمان این فرصت را به من می‌دهند که بدگوییهای رذیلانه‌ای که هیئت اجرایی حزب به اصطلاح سوسیالیست کارگری آمریکا اینقدر نابخردانه در مورد اولینگ در دنیا منتشر ساخته است رد کنم. [۲] [یادداشت انگلس برای چاپ ۱۸۸۷]

۳۱- در نسخه آلمانی چنین نوشته شده «... که حتی همین حالا جامعه آمریکا را تا ستونهای اصلی آن می‌لرزاند». - ویراستار.

گذشته مرا با تماس شان سرافراز کردند، برایم آشکار شد؛ «جدایی جدید» آنها را در وضع وحشت و گيجی نومیدانه انداخته بود. [۵] اما جنبش در آن ایام تازه شروع شده بود؛ فقط عبارت بود از یک سری برآمدهای آشفته و ظاهراً بی ارتباط طبقه‌ای که، به علت الغای بردگی سیاهان و توسعه سریع صنایع، به پائین ترین قشر جامعه آمریکا تبدیل شده بود. قبل از پایان سال، این تکانهای اجتماعی گيج کننده جهت گیری روشنی را آغاز کردند. جنبش‌های خود به خودی و غریزی این توده‌های عظیم زحمتکشان، گسترش آنها در یک پهنه وسیع کشوری، انفجار همزمان نارضایتی مشترک آنها از وضع اجتماعی اسفناک، وضع یکسان در همه جا و بخاطر علل یکسان، آنها را از این حقیقت آگاه کرد که آنها طبقه جدید و خاصی را در جامعه آمریکا تشکیل می دهند؛ یک طبقه - از نظر عملی - کما بیش موروثی از کارگران مزدی، یعنی پرولتاریا. غریزه اصیل آمریکایی سبب شد که این آگاهی آنها را بلافاصله به برداشتن گام بعدی برای رهایی شان رهنمون گردد: ایجاد یک حزب سیاسی کارگران، با برنامه‌ای مخصوص خودش، و هدف فتح کنگره آمریکا و کاخ سفید. در ماه مه مبارزات بخاطر هشت ساعت کار روزانه، اغتشاشات در شیکاگو، میلوکی و غیره، تلاش طبقات حاکمه جهت سرکوب کردن قیام در حال نضج کارگری با توسل به قهر بی رحمانه و دستگاه دادگستری طبقاتی بی رحم؛ در ماه نوامبر حزب جدید کارگری در همه مراکز بزرگ سازمان یافت، و انتخابات نیویورک، شیکاگو و میلوکی برگزار شد. [۶] ماههای مه و نوامبر پیش از این فقط پرداخت سود سالانه اوراق قرضه ایالات متحده را به بورژوازی آمریکا یادآوری می کردند؛ از این به بعد ماههای مه و نوامبر بورژوازی را همچنین به یاد روزهایی خواهند انداخت که در آنها طبقه کارگر آمریکا کوبین‌های خودش را برای پرداخت ارائه کرد.

در کشورهای اروپایی سالها و سالها طول کشید تا طبقه کارگر کاملاً درک کرد که او طبقه خاصی را تشکیل می دهد و، تحت شرایط موجود، طبقه‌ای دائمی در جامعه مدرن است؛ و باز سالها طول کشید تا این آگاهی طبقاتی موجب آن شد که آنها در یک حزب سیاسی خاص متشکل شوند، حزبی مستقل، و مخالف^{۳۲} همه احزاب قدیمی تشکیل شده توسط بخشهای مختلف طبقات حاکم. در محیط مساعد آمریکا، جایی که ویرانه‌های قرون وسطایی راه را مسدود نکرده‌اند، جایی که تاریخ با عناصر جامعه بورژوایی مدرن آنطور که در قرن هفدهم تکامل یافته بود، آغاز می شود، طبقه کارگر این دو مرحله از تکامل خودش را در عرض ده ماه طی کرد.

با وجود این، همه اینها فقط آغاز کار است. اینکه توده‌های کارگر مشترک بودن دردها و منافع خود و همبستگی شان در مقابل تمام طبقات دیگر را احساس کنند؛ اینکه آنها به منظور بیان این احساس و تأثیرگذاری آن، از دستگاه سیاسی آماده شده بدین منظور در هر کشور آزاد استفاده کنند - این صرفاً قدم اولیه است. قدم بعدی عبارت از اینست که برای دردهای مشترک داروی مشترکی پیدا کنند و آن را در برنامه حزب کارگری جدید تجسم بخشند. و این قدم - که مهم ترین و دشوارترین گام در حرکت است - هنوز در آمریکا برداشته نشده.

یک حزب جدید باید یک برنامه مشخص مثبت داشته باشد؛ برنامه‌ای که جزئیات آن می تواند همپای تغییر اوضاع و همپای تکامل خود حزب تغییر کند، ولی در عین حال باید برنامه‌ای باشد که حزب بتواند در حال حاضر روی آن توافق داشته باشد. تا زمانی که چنین برنامه‌ای تهیه نشده است، یا فقط به شکل نطفه‌ای موجود است، حزب جدید نیز فقط می تواند به صورت

۳۲- در نسخه آلمانی بجای «مخالف» از عبارت «دشمن» استفاده شده. - ویراستار.

نطفه‌ای موجود باشد؛ ممکن است موجودیت محلی داشته باشد ولی هنوز دارای موجودیت ملی نخواهد بود؛ یک حزب بالقوه ولی نه واقعی خواهد بود.

شکل اولیه این برنامه هر چه باشد، باید دائماً در جهتی تکامل یابد که از قبل بتوان آن را تعیین کرد. عللی که شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار ایجاد کرده‌اند، چه در اروپا و چه در آمریکا یکی هستند؛ وسایلی که به کمک آنها می‌توان این شکاف را پر کرد نیز به همان اندازه در همه جا یکی هستند. در نتیجه، برنامه پرولتاریای آمریکا در دراز مدت^{۳۳}، جهت دستیابی به هدف نهایی، با آن برنامه‌ای که پس از شصت سال اختلاف و بحث تبدیل به برنامه پذیرفته شده توده عظیم پرولتاریای مبارز اروپایی شده است، انطباق می‌یابد. این برنامه دستیابی به برتری سیاسی توسط طبقه کارگر را هدف نهایی اعلام خواهد کرد، به این منظور که تصاحب مستقیم کلیه وسایل تولید - زمین، راه آهن، معادن، ماشین آلات، و غیره - توسط جامعه بطور عام، برای مورد استفاده قرار دادن این وسایل تولید توسط همگان، به حساب همگان و به نفع همگان را اجرایی کند.

ولی اگر حزب جدید آمریکایی، مثل همه احزاب سیاسی در هر جا، بخاطر حقیقت محض تشکیل خود، فتح قدرت سیاسی را آرزو می‌کند، هنوز از توافق بر روی اینکه هنگامی که به آن دست یافت^{۳۴} با آن قدرت چه کند دور است. در نیویورک و سایر شهرهای بزرگ شرقی، سازمانیابی طبقه کارگر در امتداد خطوط انجمن‌های صنفی، تشکیل یک اتحادیه کارگری مرکزی نیرومند در هر شهر، به پیش رفته است. در نیویورک، اتحادیه کارگری مرکزی، در نوامبر گذشته، هنری جرج را به عنوان پرچمدار خود برگزید، و در نتیجه برنامه انتخاباتی موقتی آن تحت تأثیر شدید اصول او قرار گرفت. در شهرهای بزرگ شمال غربی مبارزات انتخاباتی بر اساس یک برنامه کارگری نسبتاً ناروشن انجام گرفت، و نفوذ تئوریهای هنری جرج یا بطور کلی در آن نبود و یا به زحمت دیده می‌شد. و در حالیکه در این مراکز بزرگ جمعیت و صنعت، جنبش طبقاتی جدید از نظر سیاسی اوج گرفت، در سراسر کشور دو سازمان وسیع کارگری می‌بینیم: «شوالیه‌های کار» [۷] و «حزب سوسیالیست کارگری»، که فقط دومی دارای برنامه‌ای سازگار با نقطه نظر مدرن اروپایی که در بالا جمع بندی گردید می‌باشد.

از میان این سه شکل کما بیش مشخصی که جنبش کارگری آمریکا در آنها متجلی می‌شود، اولی، یعنی جنبش هنری جرج در نیویورک، در حال حاضر فقط دارای اهمیتی عمدتاً محلی می‌باشد. بدون شک نیویورک بطور قیاس ناپذیری مهمترین شهر کشور است؛ اما نیویورک، پاریس نیست و ایالات متحده نیز فرانسه نیست. و به نظر من برنامه هنری جرج، در شکل کنونی، کوتاه فکرانه تر از آن است که بتواند پایه چیزی جز یک جنبش محلی، یا در بهترین حالت مرحله‌ای کوتاه از جنبش عمومی را تشکیل دهد. از نظر هنری جرج سلب مالکیت ارضی از توده مردم، علت بزرگ و کلی تقسیم مردم به غنی و فقیر می‌باشد. این امر از نظر تاریخی چندان درست نیست. در ادوار دیرینه آسیایی و کلاسیک، شکل مسلط ستم طبقاتی برده داری بود، یعنی سلب مالکیت ارضی از مردم به اندازه تصاحب خود افراد مهم نبود. هنگامی که، در دوران انحطاط جمهوری روم، مالکیت مزارع از دهقانان آزاد ایتالیایی سلب شد، آنها طبقه‌ای از «سفیدهای فقیر» مشابه طبقه‌ای که پیش از ۱۸۶۱ در ایالات برده دار جنوبی وجود

۳۳- در نسخه آلمانی بجای «در دراز مدت» از عبارت «در حالیکه جنبش به رشد ادامه می‌دهد» استفاده شده. - ویراستار.

۳۴- در نسخه آلمانی کلمات «هنگامی که به آن دست یافت» حذف شده‌اند. - ویراستار.

داشت را تشکیل دادند؛ و میان بردگان و سفیدهای فقیر^{۳۵}، یعنی دو طبقه‌ای که برای رهایی خود به یک اندازه ناشایست بودند، دنیای قدیم دچار فروپاشید. در قرون وسطا، نه سلب مالکیت زمین از مردم، بلکه برعکس، تخصیص زمین به آنها بود که به سرچشمهٔ ستم فئودالی تبدیل شد. دهقان زمینش را حفظ کرد، ولی به عنوان یک سرف یا رعیت به آن ضمیمه شد، و ملزم به پرداخت خراج در شکل کار و محصول به ارباب گشت. تازه در آغاز عصر مدرن، در اواخر قرن پانزدهم، بود که سلب مالکیت از دهقانان در مقیاسی بزرگ بنیان طبقهٔ مدرن کارگران مزدی را گذاشت^{۳۶} که مالک هیچ چیز بجز نیروی کارشان نیستند و فقط می‌توانند با فروختن آن نیروی کار به دیگران زندگی کنند. اما اگر سلب مالکیت زمین این طبقه را به وجود آورد، توسعهٔ تولید سرمایه داری، صنعت بزرگ مدرن و زراعت بزرگ مدرن بود که آن را ماندگار کرد، موجب ازدیادش شد، و آن را به طبقهٔ مخصوصی که دارای منافع ویژه و وظیفهٔ تاریخی ویژه‌ای بود، مبدل ساخت. همهٔ اینها بطور مفصل توسط مارکس شرح داده شده («سرمایه»)، بخش ۸: «انباشت به اصطلاح اولیه»). طبق نظر مارکس، علت تضاد طبقاتی کنونی و خواری اجتماعی^{۳۷} طبقهٔ کارگر سلب مالکیت تمام وسایل تولید از اوست، که بدیهی است شامل زمین نیز می‌شود.

اگر هنری جورج انحصاری کردن زمین را تنها علت فقر و بدبختی اعلام کند، طبیعی است که علاج را در باز پس گیری زمین بطور گسترده توسط جامعه ببیند. حالا، سوسیالیست‌های مکتب مارکس نیز خواستار آنند که جامعه دوباره زمین را به تصاحب خود درآورد، و نه فقط زمین بلکه کلیهٔ وسایل تولید دیگر را نیز به همین ترتیب تصاحب کند. البته اگر ما این مطلب را نیز نادیده بگیریم، باز تفاوت دیگری باقی می‌ماند. با زمین چه باید کرد؟ سوسیالیست‌های امروزی، که مارکس نمایندگی شان می‌کند، خواستار آنند که زمین در مالکیت اشتراکی باشد و بطور اشتراکی و برای منافع مشترک روی آن کار بشود، و همین امر باید در مورد تمام وسایل تولیدی اجتماعی، معادن، راه آهن، کارخانه‌ها و غیره، صورت گیرد؛ هنری جرج به این امر رضایت داده است که زمین، کاملاً مثل وضع حاضر، بطور اقطاعی به افراد اجاره داده شود، فقط تقسیم آن منظم شود و اجارهٔ آن بجای آنکه به جیب اشخاص برود، به عموم مردم تعلق گیرد. چیزی که سوسیالیست‌ها می‌خواهند، شامل دگرگونی کامل کل سیستم تولید اجتماعی است؛ خواست هنری جرج، به شیوهٔ تولیدی اجتماعی کنونی دست نمی‌زند، و در واقع^{۳۸}، سالها قبل به وسیلهٔ بخش افراطی اقتصاددانان بورژوای ریکاردویی، که آنها نیز خواهان ضبط اجارهٔ زمین به وسیلهٔ دولت بودند، مطرح شده است.

البته منصفانه نیست اینطور پنداریم که هنری جورج یک بار برای همیشه حرف آخرش را گفته است. ولی من مجبورم تئوری او را آنطور که می‌بینم تلقی کنم.

۳۵- در نسخه آلمانی بجای «سفیدهای فقیر» از عبارت «مردان آزادی که به سطح سگ تنزل داده شدند» استفاده شده. - ویراستار.

۳۶- در نسخه آلمانی بجای «سلب مالکیت از دهقانان در مقیاسی بزرگ بنیان طبقهٔ مدرن کارگران مزدی را گذاشت» از عبارت «سلب مالکیت از دهقانان در مقیاسی وسیع صورت گرفت، و این بار تحت شرایط تاریخی که دهقانان بی چیز شده را به تدریج تبدیل به طبقهٔ مدرن کارگران مزدی، به مردم، کرد ...» استفاده شده. - ویراستار.

۳۷- در نسخه آلمانی بجای «خواری اجتماعی» از عبارت «تحقیر کنونی» استفاده شده. - ویراستار.

۳۸- در نسخه آلمانی به دنبال «در واقع» کلمات «سالها پیش» می‌آیند. - ویراستار.

دومین بخش بزرگ جنبش کارگری آمریکا را شوالیه‌های کار تشکیل می‌دهد. و چنین به نظر می‌رسد که این بخش نوعی ترین بازتاب دهنده وضع کنونی جنبش کارگری آمریکا می‌باشد، زیرا بدون شک اکنون قوی ترین است. یک انجمن بزرگ که در سطح بسیار وسیعی از کشور گسترش یافته است و دارای «مجامع» بیشماری می‌باشد، که در آنها انواع و اقسام نظریات فردی و محلی درون طبقه کارگر، نمایندگی دارند؛ همه آنها زیر سقف برنامه‌ای ناروشن که مطابق با وضع شان است پناه گرفته‌اند، و خیلی کمتر به وسیله نظام نامه غیر عملی شان دور هم نگه داشته شده‌اند تا به وسیله این احساس غریزی که واقعیت محض گردهم آمدنشان برای تحقق آرزوهای مشترک شان آنها را تبدیل به نیرویی بزرگ در کشور می‌کند؛ این یک تناقض اصیل آمریکایی است که مدرن ترین گرایشها را ملبس به قبای قرون وسطایی می‌کند، و دمکرات ترین و طغیانگرترین روح را در پس چهره استبدادی ظاهری، ولی در حقیقت ناتوان پنهان می‌سازد - چنین است تصویری که شوالیه‌های کار به یک ناظر اروپایی ارائه می‌دهند. ولی اگر فقط با مشاهده عجیب بودن خارجی متوقف نشویم، ناگزیر باید مقدار زیادی انرژی بالقوه که آهسته ولی قطعاً به نیرویی واقعی تکامل می‌یابد را در این توده عظیم ببینیم. شوالیه‌های کار اولین سازمان ملی هستند که به وسیله کل طبقه کارگر آمریکا به وجود آورده شده است؛ بدون توجه به اینکه منشأ و تاریخچه آنها چیست، کمبودها و نابخردی‌های کوچک آنها کدامند، برنامه و نظام نامه شان چیست، شوالیه‌های کار تنها رشته ملی هستند که کارگران را با هم نگه می‌دارد، که باعث می‌شود آنها قدرت خود را کمتر از قدرت دشمنانشان تلقی نکنند، و آنها را سرشار از امید سرافرازانه به پیروزیهای آینده می‌سازد. نمی‌توان بطور دقیق گفت که شوالیه‌های کار متمایل به تکامل یافتن هستند. آنها بطور مداوم در حال تکامل و دگرگونی اند؛ توده‌ای از مواد خمیری در حال جوشش و تخمیرند که به دنبال فرم و شکلی می‌گردد که متناسب با طبیعتش باشد. اینکه آن شکل به دست خواهد آمد، همانقدر قطعی است که تکامل تاریخی، مثل تکامل طبیعی، قوانین در همه جا حاضر خودش را دارد. اینکه آیا آن وقت شوالیه‌های کار، نام فعلی خود را حفظ خواهند کرد یا نه، موضوعی است بی تفاوت، ولی برای ناظری که از برون می‌نگرد، مشهود است که ماده اولیه‌ای که آینده جنبش طبقه کارگر آمریکا، و به همراه آن، آینده کل جامعه آمریکا، بایستی از آن ساخته شود، همینجاست.

بخش سوم، حزب سوسیالیست کارگری است. این بخش فقط اسماً یک حزب است، زیرا تا به حال در هیچ کجای آمریکا، واقعاً قادر به آن نبوده است که عملاً بمثابة یک حزب سیاسی ظاهر شود. علاوه بر این، این حزب تا حدودی با آمریکا بیگانه است، تا همین اواخر تقریباً فقط از مهاجرین آلمانی تشکیل شده بود، که به زبان خودشان صحبت می‌کردند و بیشترشان با زبان رایج کشور آشنایی کمی داشتند. ولی اگر این حزب منشأ بیگانه‌ای داشت، در عوض همزمان مجهز به سلاح تجربه‌ای بود که ضمن سالهای طولانی مبارزه طبقاتی در اروپا کسب کرده بود و درکی از شرایط عمومی رهایی طبقه کارگر داشت، درکی بسیار برتر از چیزی که قبل از آن توسط کارگران آمریکایی به دست آمده بود. این سعادت است برای پرولتارهای آمریکا که به این ترتیب قادرند از ثمرات ذهنی و اخلاقی مبارزات چهل ساله هم کلاسان اروپایی خود برخوردار باشند، و به این وسیله پیروزی خود را تسریع نمایند. زیرا همانطور که گفتیم شکی نمی‌تواند وجود داشته باشد که برنامه نهایی طبقه کارگر آمریکا باید اساساً همان برنامه‌ای باشد، و خواهد بود، که اینک مورد قبول کل طبقه کارگر مبارز اروپا قرار گرفته است، همان برنامه‌ای که حزب سوسیالیست کارگری آمریکایی - آلمانی، دارد. به این ترتیب، این حزب رسالت بسیار مهمی در جنبش به عهده دارد. ولی برای آنکه بتواند این وظیفه را انجام بدهد، باید

تا آخرین تکه‌ جامه‌ خارجی اش را به دور افکند. آنها باید کاملاً آمریکایی شوند. آنها نمی‌توانند از آمریکایی‌ها بخواهند که به طرف شان بیایند؛ آنها، مهاجرین و اقلیت‌ها، باید به طرف آمریکایی‌ها بروند که اکثریت عظیم و بومی هستند. و برای انجام این کار، باید قبل از هر چیز انگلیسی بیاموزند.

روند اختلاط و امتزاج عناصر گوناگون یک توده‌ عظیم در حال حرکت - عناصری که حقیقتاً ناسازگار نیستند، بلکه در واقع توسط نقطه‌ شروع‌های متفاوت متقابلاً از هم جدا شده‌اند - مدتی به طول خواهد انجامید و همانطور که در برخی از نقاط دیده می‌شود، بدون مقداری اصطکاک نخواهد بود. برای مثال، شوالیه‌های کار در شهرهای شرقی آمریکا، در اینجا و آنجا، در جنگی محلی با اتحادیه‌های صنفی سازمان یافته هستند. البته این نوع اصطکاک‌ها، میان خود شوالیه‌های کار نیز وجود دارد و بین خود آنها نیز به هیچ وجه صلح و هماهنگی حاکم نیست. اینها به هیچ وجه علامت انحطاط نیستند که سرمایه داران بخاطرش رجزخوانی کنند. اینها علایمی برای آن هستند که گروه‌های بیشتر کارگران، که برای اولین بار^{۳۹} در جهتی مشترک به حرکت درآمده‌اند، تاکنون نه شیوه‌ بیان برارنده و مناسبی برای منافع مشترک خود پیدا کرده‌اند، نه شکل سازمانی که بهترین سازگاری را با مبارزه داشته باشد، و نه انضباط مورد نیاز جهت تضمین پیروزی را.^{۴۰} آنها هنوز فقط نخستین سربازان به خدمت گرفته شده به صورت توده‌ای برای جنگ انقلابی بزرگ هستند، که بطور انفرادی و محلی پرورنده و مجهز شده‌اند و تمام آنها جهت تشکیل یک ارتش مشترک همگرایی دارند، ولی هنوز فاقد سازمان منظم و نقشه نظامی مشترک می‌باشد. ستونهای همگرا در اینجا و آنجا راه یکدیگر را قطع می‌کنند؛ سردرگمی، مجادلات خشن، و حتی تهدید کشمکش برمی‌خیزد. ولی مشترک بودن هدف نهایی آنها، در نهایت بر تمام مشکلات کوچک تفوق می‌یابد؛ طولی نمی‌کشد که گردانهای عقب مانده و در حال مجادله، در یک آرایش جنگی طویل به هم خواهند پیوست و یک جبهه‌ منظم، با سکوتی تهدیدکننده زیر سلاحهای براق شان، در حالی که توسط جنگنده‌های شجاع در خط مقدم و نیروهای ذخیره‌ تزلزل ناپذیر در عقب حمایت می‌شوند را به دشمن نشان می‌دهند.

رسیدن به این نتیجه، یعنی متحد ساختن این گروه‌های گوناگون مستقل در یک ارتش واحد ملی کارگری، با برنامه‌ای که مهم نیست چقدر ناکافی یا موقت^{۴۱} باشد، مشروط بر آنکه برنامه‌ای حقیقتاً متعلق به طبقه‌ کارگر باشد - اینست گام بزرگ بعدی که باید در آمریکا برداشته شود. برای تحقق این هدف، و برای آنکه آن برنامه شایسته‌ نهضت گردد، حزب سوسیالیست کارگری می‌تواند کمکی عظیم بنماید، فقط در صورتی که آنها همانگونه رفتار کنند که سوسیالیستهای اروپایی در زمانی که هنوز اقلیت کوچکی از طبقه‌ کارگر بودند رفتار کردند. آن خط مشی نخستین بار در ۱۸۴۷ در «مانیفست کمونیست» در جملات زیر بیان شد:

«کمونیست‌ها» - آن نامی بود که ما در آن زمان پذیرفته بودیم و امروز نیز به هیچ وجه ردش نمی‌کنیم - «کمونیست‌ها حزبی جدا در مقابل سایر احزاب طبقه‌ کارگری تشکیل نمی‌دهند. آنها دارای منافع جداگانه و منفصل از کل طبقه‌ کارگر نیستند.

آنها اصول فرقه‌ای را که خواسته باشند با آن مدلی برای جنبش پرولتاری بسازند، مطرح نمی‌کنند. وجه تمایز کمونیست‌ها از سایر احزاب طبقه‌ کارگر فقط اینست که آنها: ۱- در مبارزات

۳۹- در نسخه آلمانی بجای «برای اولین بار» عبارت «اکنون بالاخره» آورده شده. - ویراستار.

۴۰- در ویرایش آلمانی پایان جمله «نه انضباط...» حذف شده است. - ویراستار.

۴۱- در نسخه آلمانی بجای «موقت» عبارت «کلی» آورده شده. - ویراستار.

ملی پرولتارهای کشورهای مختلف منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را، منافی که مستقل از هر ملیتی هستند، نشان می دهند و به پیش می گذارند؛ ۲- در مراحل تکاملی مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار طی می کند، همواره و همه جا نماینده منافع تمام جنبش می باشند.

بنابراین، کمونیست‌ها از یک طرف از لحاظ عملی پیشروترین و قاطع ترین بخش احزاب طبقه کارگر همه کشورهای هستند، بخشی که همواره دیگران را به پیش می راند؛ از طرف دیگر، از لحاظ تئوریک، این مزیت را بر سایر توده‌های پرولتار دارند که از مسیر حرکت، شرایط، و نتایج کلی نهایی جنبش پرولتاری، درک روشنی دارند.

از این رو آنها به منظور دستیابی به اهداف بلاواسطه، برای تحقق منافع لحظه‌ای طبقه کارگر، مبارزه می کنند؛ ولی نماینده و مراقب جنبش آینده در جنبش کنونی می باشند.^{۴۲}

اینست خط مشی ای که کارل مارکس، بنیان گذار کبیر سوسیالیسم مدرن، و همراه او من و سوسیالیستهای تمام ملل که با ما همکاری کرده‌اند، بیش از چهل سال است تعقیب کرده‌ایم، با این نتیجه که در همه جا به پیروزی انجامیده، و موجب شده است که امروز توده سوسیالیستهای اروپایی، در آلمان و فرانسه، در بلژیک، هلند و سوئیس، در دانمارک و سوئد، همچنین در اسپانیا و پرتغال، بمثابة یک ارتش مشترک^{۴۳} بزرگ، در زیر پرچمی واحد می جنگند.

فردریش انگلس

لندن، ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷

نخستین انتشار در اثر انگلس «وضعیت طبقه کارگر در انگلیس در ۱۸۴۴»،

نیویورک، ۱۸۸۷ و در ترجمه‌ای که نویسنده به آلمانی انجام داده است

در Der Sozialdemokrat، شماره‌های ۲۴ و ۲۵، مورخ ۱۰ و ۱۷ ژوئن ۱۸۸۷

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۶

توضیحات

۱- این مقاله بمثابة مقدمه‌ای بر ویرایش آمریکایی کتاب انگلس به نام «وضع طبقه کارگر در انگلیس» که در نیویورک در مه ۱۸۸۷ چاپ شد (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۲۵۰ از جلد ۲۶ مجموعه آثار مارکس و انگلس)، منتشر گشت. این مقاله در همین سال، با ترجمه انگلس به زبان آلمانی در Der Sozialdemokrat (۱۰ و ۱۷ ژوئن) تحت عنوان «Die Arbeiterbewegung in Amerika» [جنبش کارگری در آمریکا]، به صورت جزوات جداگانه آلمانی و انگلیسی در نیویورک در ماه ژوئیه، و با ترجمه فرانسوی در روزنامه Socialiste (۹، ۱۶ و ۲۳ ژوئیه) منتشر شد. حتی قبل از انتشار کتاب، این مقاله بدون اطلاع و اجازه انگلس به آلمانی ترجمه و در روزنامه آلمانی زبان New Yorker Volkszeitung در آوریل ۱۸۸۷ منتشر گشته بود. انگلس به این دلیل که از کیفیت ترجمه راضی نبود رسماً به این موضوع اعتراض کرد (مراجعه نمایید به نامه انگلس به فردریش سورگه، ۲۳ آوریل ۱۸۸۷، جلد ۴۸ از مجموعه آثار مارکس و انگلس).

۴۲- مراجعه نمایید به جلد ششم از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۵۱۸-۴۹۷. - ویراستار.

۴۳- در ویرایش آلمانی کلمه «کبیر» بعد از «مشترک» می آید. - ویراستار.

۲- اشاره است به مناقشه بین ادوارد اولینگ و هیئت اجراییه حزب سوسیالیست کارگری آمریکای شمالی که اولینگ را متهم به ولخرجی هنگام مسافرت به همراه النور مارکس - اولینگ و ویلهلم لیکنخت در آمریکا به منظور تبلیغات کرد. این مناقشه، که چند ماه به درازا کشید، با شرکت فعلاً انگلس حل شد. برای اطلاع از جزئیات بیشتر، مراجعه نمایید به صفحات ۱۸-۶۱۷ از جلد ۲۶ مجموعه آثار مارکس و انگلس.

حزب سوسیالیست کارگری آمریکا در ۱۸۷۶ در کنگره وحدت در فیلادلفیا توسط اعضای بخشهای آمریکایی بین الملل اول و دیگر سازمانهای سوسیالیست در ایالات متحده آمریکا تشکیل شد. بیشتر اعضای آن مهاجر (عمدتاً آلمانی) بودند که ارتباط کمی با کارگران متولد آمریکا داشتند. در داخل حزب مبارزه‌ای بین رهبران رفرمیست، که عمدتاً طرفدار لاسال بودند، و جناح مارکسیست به رهبری آدولف سورگه، هم رزم مارکس و انگلس، جریان داشت. حزب مبارزه برای سوسیالیسم را بمثابة برنامه‌اش اعلام کرد اما به دلیل سیاست فرقه گرایانه رهبرانش، که نیاز به کار در سازمانهای توده‌ای پرولتاریای آمریکا را نادیده گرفتند، تبدیل به یک سازمان حقیقتاً انقلابی توده‌ای مارکسیست نشد.

۳- اشاره است به اعتصاب بیش از ۱۰۰۰۰ معدنچی ذغال سنگ در پنسیلوانیا بین ۲۲ ژانویه و ۲۶ فوریه ۱۸۸۶. کارگران کوره‌های بلند و کک که خواستار دستمزدهای بالاتر و شرایط کاری بهتر بودند موفق شدند بخشی از مطالباتشان را به دست آورند.

۴- اشاره است به اعتصاب عمومی در ایالات متحده آمریکا برای روز کار هشت ساعته که در ۱ مه ۱۸۸۶ شروع شد و چند روز ادامه یافت. اعتصاب به مراکز صنعتی مهم، نیویورک، فیلادلفیا، شیکاگو، لوییویل، سنت لوئیس، میلوکی و بالتیمور گسترش یافت و با تحقق ساعات کار کمتر برای ۲۰۰۰۰۰ کارگر خاتمه یافت. با این حال، طولی نکشید که کارفرمایان دست به یک ضد حمله زدند. در ۴ مه، بمبی در یک مقر پلیس در شیکاگو منفجر شد، و پلیس از این فرصت استفاده کرد تا از اسلحه علیه کارگران استفاده و صدها نفر را بازداشت کند. روند دادگاهها فرمایشی بودند و احکام سختی برای رهبران جنبش طبقه کارگر شیکاگو صادر شدند. چهار نفر از آنها در نوامبر ۱۸۸۷ به دار آویخته شدند.

۵- احتمالاً این اشاره‌ای است به جان مک انیس، خبرنگار روزنامه Missouri Republican که در آوریل ۱۸۸۶ با انگلس ملاقات کرد.

۶- در طی تدارکات برای انتخابات شهرداری در نیویورک در پائیز ۱۸۸۶، حزب کارگری متحد به منظور بسیج کردن کارگران برای اقدام سیاسی تأسیس شد. ابتکار عمل با اتحادیه مرکزی کارگران نیویورک، انجمنی از اتحادیه‌های صنفی نیویورک که در ۱۸۸۲ تشکیل شد، بود. احزاب مشابهی در بسیاری شهرهای دیگر برپا گشتند. طبقه کارگر که توسط احزاب جدید هدایت می‌گشت، موفقیت قابل توجهی در انتخابات نیویورک، شیکاگو و میلوکی به دست آورد: هنری جورج، نامزد حزب کارگری متحد برای شهرداری نیویورک، ۳۱ درصد آراء را کسب کرد؛ در شیکاگو، طرفداران حزب کارگر موفق شدند ده عضو حزب را برای مجلس قانونگذاری ایالت انتخاب بنمایند: یک سناتور و نه عضو مجلس سفلا. نامزد حزب کارگر برای کنگره ایالات متحده تنها با ۶۴ رأی شکست خورد. در میلوکی، نامزد حزب کارگر برای شهرداری انتخاب شد، یک نامزد برای سنا، شش نفر برای مجلس سفلا قانونگذاری ایالت، و یک نفر هم برای کنگره ایالات متحده انتخاب شدند.

۷- **شوالیه‌های کار (Knights of Labor)** - یک سازمان کارگری که در ۱۸۶۹ در فیلادلفیا بنیان گذاری شد. تا سال ۱۸۷۸ انجمنی مخفی بود. این سازمان عمدتاً کارگران غیرمتخصص

را دربر می گرفت. هدف آن ایجاد شرکتهای تعاونی و سازماندهی کمکهای متقابل بود؛ شوالیه‌های کار در تعداد زیادی از کارزارهای طبقه کارگر شرکت داشتند. ولی رهبران آن اصولاً با شرکت کارگران در مبارزات سیاسی مخالف و طرفدار همکاری طبقاتی بودند. آنها با اعتصاب عمومی سال ۱۸۸۶ مخالفت و شرکت اعضایشان در آن را ممنوع کردند؛ با این حال اعضای رده پایین به اعتصاب پیوستند. پس از آن حوادث، شوالیه‌های کار نفوذشان را در بین کارگران از دست دادند و در اواخر دهه ۱۸۹۰ از هم پاشیدند.